

دومین ملکه ایرانی

بقلم آقای ملک الشعراء بهار

استاد دانشگاه

۱- وجه تسمیه

دومین ملکه یا « شهربانوی » ایران و بیست و ششمین شاهنشاه ساسانی « بوران » دختر پرویز بود که مورخان فارسی بغلط او را « پوران دخت » ضبط کرده اند بقرینه « آزرمین یا آزر میدخت » خواهرش که بعد از بوران بفاصله يك تن دیگر که نامش « جشنسف بنده » بوده است بروایت طبری شاهنشاه شد.

آزرمین یا آزرمی که مخفف آنست با کلمه « دخت » سازگار است زیرا ترکیبی است وصفی و از جنس القاب - یعنی دختر با ملاحظه و شرم گن - اما « بوران » بیاء موحدده اسم است با الف و نون نسبت منسوب به « بور » که نام لونی است از الوان و نیز نام نوعی است از اسب و در « دخت » مرکب نیست و در هیچ يك از کتب معتبر تاریخ مانند تاریخ ابو جعفر محمد بن جریر الطبری و مسعودی و ابوعلی مسکویه و دینوری و بلعمی که ترجمه طبری است بفارسی چنین ترکیبی دیده نمیشود - فقط در نسخهای متأخر از کتب تاریخ فارسی « پوران دخت » بیاء فارسی مرکب با « دخت » چنانکه گفتیم دیده شده است و بغلط شهرت گرفته و در قرن اخیر که نام گذاری از روی تاریخ قدیم رسم گردید این نام نیز بهمین وضع بر دختران گذارده شد و هرگاه دختری را « پوران » صدا کنند از لحاظ تخفیف است مثل « آزرمی » و « ایران » که مخفف آزر میدخت و ایران دخت میباشد.

فردوسی گوید :

یکی دختری بود بوران بنام
 که از تخم ساسان همان مانده بود
 بر آن تخت شاهی بنشانند
 چنین گفت پس دخت بوران که من
 چو زن شاه شد کارها گشت خام
 بسی دفتر خسروی خوانده بود
 بزرگان بر او گوهر افشاندند
 نخواهم پراگندن انجمن

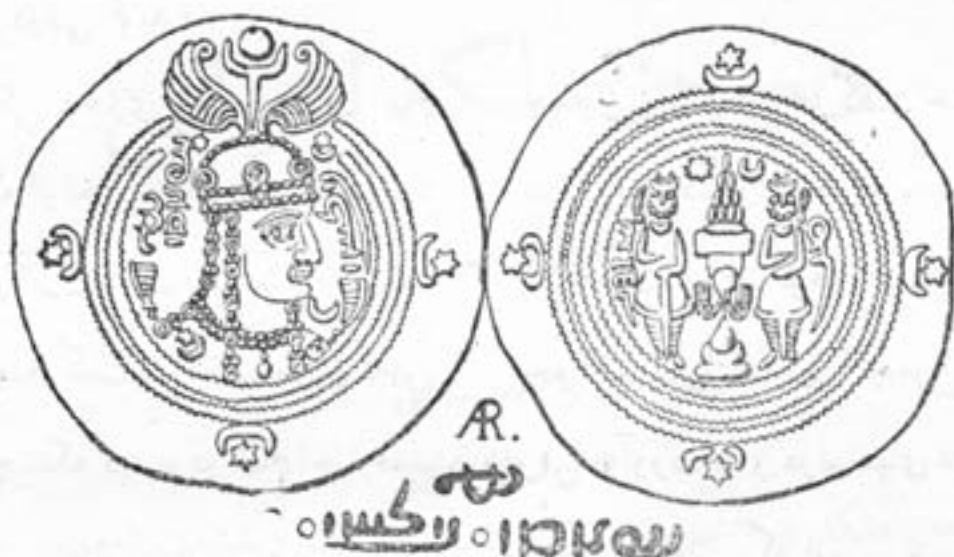
چنانکه دیدیم در تمام اخبار قدیم « بوران » آورده اند و در نسخهای تازه پوران بپاء فارسی بغلط ضبط شده است ، و در شعر اخیر فردوسی که لفظ « دخت » آمده نه از لحاظ ترکیب دخت با پوران است بلکه از لحاظ وصف جنس است ، یعنی پوران دختر یا دخت پوران از قبیل ماد موازل فلان که آنها از قبیل وصف جنسی است و بضرورت شعری بکار رفته است . ورنه چنانکه اشاره کردیم متقدمان از مورخین هیچکدام پوران دخت ضبط نکرده اند بخلاف آزر می که همه جا در تواریخ قدیم با « دخت » مرکب است و طبری و غیره او را آزر می دخت یا آزر مین دخت آورده اند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۴ - سکه بوران

مجله مطالعات علمی و تاریخی

سند معتبرتر از همه اسناد سکه این ملکه است که اکنون در دست میباشد . و این همانست که صورت زیبای این ملکه را از روی آن درین شماره منتشر ساخته ایم درین سکه بخط پهلوی نوشته شده است « بوران ملکا » یعنی « بوران شاه » و این سکه و سایر سکه های او آخر عهد ساسانیان ضعف یا دموکراسی مآبی شاهنشاهان ساسانی را میرساند که از القاب قدیمی مانند « مَزْدِیْسِنِ بَغِی مَنُوشْتَرِ هَجْ یَزَتَانِ شاهان شاه ایران و آئیران » دست برداشته اند و بجای اینهمه القاب تنها بذکر نام و لفظ « ملکا = شاه » اکتفا کرده اند .



درین سکه حرف اول نام ملکه « پ » است که در خط پهلوی با حرف « پ » شباهت ندارد و بکلی متفرد و آشکار است - اما حرف دوم که « واو » باشد از روی سکه معلوم نیست که آیا بواو مجهول است یا بواو معروف یعنی باید و او را با اشباع قرائت کرد یا بطریق ضمه بر زبان آورد؛ چه در خط پهلوی واو معروف و مجهول یکسان نوشته میشود - مثل خط اسلامی که « بوران » مینویسند و نمیدانیم چه قسم تلفظ میشده است؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اشخاصی که میخواهند بلفظ قلم سخن گویند ظاهراً این نام را در تواریخ بواو معروف و با اشباع بر زبان میآورند؛ زیرا در موقع ذکر نام « بوران » دختر حسن بن سهل زن مأمون عباسی بدین طریق خوانده میشود - ولی بنظر میرسد که این واو در اصل مجهول باشد؛ زیرا کلمه « بُرانی » که نوعی از اغذیه است و بلاشک منسوب به بوران نامی است نزد عوام بل غالب خواص که نخواستند باشند بلفظ قلم سخن گویند با واو مجهول « بُرانی » گفته میشود و میدانیم که امروز علمای زبان شناس در اینگونه موارد آنچه زبانزد اکثر مردم باشد سند قرار میدهند نه آنچه مستوفیان و ادیبان و کاتبان بتصور خود آنرا توجیه کرده و صواب پنداشته باشند چنانکه در نامهای شهرها و قری و قصبات ایران میدانیم که توجیه منشیان و مستوفیان و

اصحاب لفظ قلم و ادیبان قدیم که از ریشه و اصل لغات فارسی بیخبر بودند هیچیک مأخذ و پایه و مایه صحیح علمی نداشته است، بخلاف آن لفظ عوام و دهاتیان صحیحتر و با اصل نزدیکتر و بلکه عین حقیقت و اصل کلمه است و وجه تسمیه های ادبا خیالی و از روی معلومات عربی یا فارسی تازه است، در اینصورت بنظر میرسد که « بوران » با واو مجهول بین « بران » و « بوران » بایستی تلفظ شود مانند ثوران بمعنی دو نور یا دوران و غیره و همین تلفظ بوده است که چون در لهجه ایرانیان بعد از عرب دشخوار میآمده است « برانی » بدون استشمام و او مجهول و یا بورانی باشباع و او زبان زد شده است.

۳- بعد از مرگ پرویز

شیرویه که نام رسمی وی « قباذ » بود، پس از کشته شدن پرویز برادران خود را که از طرف پدرش در حصارى بازداشت بودند بکشت و تنها برادری خرد را باقی گذاشت این کودک نامش « جوانشیر » و مادرش « کر دیه » خواهر و عیال « بهرام چوبین » بود که بعد از قتل بهرام زن « وسطام » یا « گستهم » خال پرویز شد و چون گستهم بدست کر دیه با اشاره پرویز بقتل رسید، پرویز با کر دیه ازدواج کرد و از او این طفل پیداشد و هنوز کودک بود که پرویز را بکشتند و چون کار شیرویه و اردشیر پسرش بیابان آمد و شهر بران نیز که بغصب تاج و تخت را بدست گرفته بود بدست پسر فرخ ماخرشیدان و دو برادر وی کشته شد، مردم ایران « جوانشیر » را بتخت نشاندند و سالی نکشید که عمر جوانشیر نیز سیری شد - درین هنگام « بوران » از جانب مؤبدان و ارتستاران و دبیران و دهقانان بشاهنشاهی انتخاب گردید.

۴- پادشاهی بوران

طبری گوید^۲: بوران روزی که بتخت نشست گفت: « بنکوئی نیت دارم و

۱- اخبار الطوال: دینوری طبع لیدن صفحه ۱۱۶.

۲- طبری جلد دوم صفحه ۱۶۸ طبع قاهره.

بدادگری فرمان دهم « سپس مرتبه « شهر براز » را (شهر براز یعنی گراز مملکت و کنایه از شجاع است مثل لقب ضیغم السلطنه و هزبر الماک و اسدالدوله و براز در اصل بهلوی و راز است که در زبان دری گراز شده است و در ایران گراز در مهابت و قوت مثل بوده است چنانکه بعدها شیر و پیل در همین معنی مثل گردید) به پُسر و خ داد و او را متقلد وزارت خود نمود. و در میان رعیت بحسن سیرت قیام کرد و با خلق داد فرمود و بضر زر و سیم و مرمت پلها و جسرها فرمان داد و بقایای خراج را که بر مردم بود ببخشود و نامه ها فرمود نبستن بسوی کافه خلق و مردم را بعدل و حسن سیرت شاهنشاه امیدوار گردانید و دران نامه ها بکسانی که از خاندان ملک هلاک شده بودند اشارت کرد و امیدواری داد که خداوند تعالی مردم ایران را در عهد او قرین رفاه و استقامت بدارد [و از داد و نگهداری مرزهای کشور بجای آید] و گفت همه چیز را از خدای بدانید و بیگمان باشید که گشودن شهرها مرتبط با بعثت مردان نیست و شکستن لشکرها و پیروزی و خاموش کردن آشوبها از باس و مکاید و نیرنگ آنان نباشد و همه اینها از سوی خدای عز و جل [و با کی نیت و استقامت تدبیر] است. سپس خلق را بطاعة امر فرمود و بهواداری دولت تحریم نمود و در نامه های وی هر چیزی که ضروری و لازم بود نوشته شده بود. پس تخته چلیپای مسیح را بهمراه جاثلیقی که او را « ایشوغهب » میگفتند برای قیصر روم باز پس فرستاد. و از پس یکسال و چهار ماه فرمان یافت. ابن مسکویه نیز عیناً همین طور مینویسد.

مسهودی گوید: بوران دختر پرویز یکسال و شش ماه پادشاهی کرد و پادشاهیش در سال دوم هجرت بود - و رسول الله صلعم چون شنید که بوران بر تخت نشست و در میان بزرگان ایران دسته بندی و تحزب پیدا آمده است و آشوب بر پا شده چنین فرمود:

لا یفلح قوم یدبیر امرهم امرأة^۱

دینوری گوید: پس از مرگ « جوانشیر » اوضاع کشور بهم برآمد و دولت واهی گشت و کارها روی بتراجع و ضعف نهاد و شوکت ایران کم شد و چون ملک بپوران دختر پرویز رسید در اطراف کشور ایران شایع گشت که ایران پادشاه ندارد و مردم بر در زنی روی نهاده اند. درین هنگام دو مرد عرب از بکرین وائل برخاستند که یکی را **المثنی بن حارثة الشیبانی** و دیگری را **سُوید بن قُطَبة العجلی** گفتندی و بمرزهای ایران روی آوردند و بر دهقانان بتاختند و بغارت مشغول شدند و هرگاه کسی قصد ایشان کردی در بیابان گریختندی و کسی در پی آنان نرفتی - و این مثنی در ناحیه حیره بغارت مشغول بود و سوید از سوی ابله و این غارتگری در خلافت ابی بکر بود^۲.

۵ - پوران پادشاه و حکیم

چنین از تواریخ مستفاد میشود که پوران دختر پرویز زنی دانا و با سواد و تاریخ دان بوده است و ارمنیان در تواریخ خود گویند که « شهربراز » برای پیشرفت کار خود پوران را تزویج کرد - بروایتی در عصر او اعراب سرحدی بغارت روستاهای

۱ - التنبیه والاشراف مسعودی طبع لیدن صفحه ۱۰۲. ابن خبیر که مسعودی میگوید که پادشاهی پوران در سال دوم هجرت باشد و پیغمبر زمان پادشاهی او را دریافته باشد سست بنظر میرسد چه محقق است که پرویز در ۶۲۸ میلادی مطابق سال ششم هجرت کشته شده است و پوران اگر هم در همان سال بسمت عدل یا پادشاهی معرفی شده باشد باز بایستی در سنه هفتم یا هشتم هجری باشد نه دوم هجری و شکی هم نیست که پوران تا زمان خلافت ابوبکر و شاید تا زمان عمر دست اندر کار بوده است چنانکه در متن اشاره خواهد شد چه هجوم عرب بایران از عهد ابوبکر ببعده آغاز گردیده است و دینوری نیز در سطور بعد خبر هجوم عرب را در عهد پوران منسوب بزمان ابی بکر میداند.

۲ - الاخبار الطوال تألیف ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری طبع لیدن س ۱۱۶-۱۱۷

سواد پرداختند و ابن ملکه احساس خطر کرد بنابراین با روم کنار آمد و چلیپای مسیح را که بر سرش گفتگوهائی زیاد بین روم و ایران پیدا شده و پرویز در نگاهداری آن چوب مقدس حتی تادم مرگ وصیت کرده بود، بوران برومیان پس داد و نیز ظاهراً او بود که خواست قوه تازه تدارك كند تا باشتراك قوای فارسی که در پایتخت مجتمع بودند یا با رقابت این دو قوه کاری از پیش ببرد و عرب را دفع کند، و طبری تصریح دارد که بوران بحضرت رسول هدیه فرستاد و رسول اکرم هدیه او را پذیرفت، ازین روایت و روایتی که مسعودی آورده و گوید بوران در سال دوم هجرت بتخت نشست (ظ: هفتم یا هشتم رجوع بحاشیه صفحه قبل) معلوم میشود که پادشاهی او در عهد پیغمبر صورت گرفته است و پیغمبر در باب پادشاهی زنی سخن گفته است چنانکه گذشت و این زن بوران بوده است ولی همه مورخان باتفاق پادشاهی او را از ششماه تا یکسال و چهار ماه یا ششماه بیشتر ذکر نکرده اند و معذک در تواریخ مصرحست که **المثنی بن حارثه** در عهد بوران و زمان خلافت ابی بکر بغارت مرزهای سواد پرداخته است و نیز طبری اخباری دارد که بموجب آن اخبار بوران تا آمدن زستم بمداین و مرگ آزرمی دخت و سلطنت یزدجرد زنده بوده است^۱ در اینصورت باید دید چگونه بین این اخبار را بایستی جمع کرد؟ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از شرحی که طبری در ضمن ذکر پادشاهان ساسانی آورده است و ما آنرا در ابتدای مقال نقل کردیم معلوم شد که بعد از قتل شهربراز بوران پادشاه شد و بعد از یکسال و چهارماه بمرد و بعد از او آزرمی دخت بتخت نشست اما در شرحی که طبری باز در ضمن وقایع عرب و حملات و غزوات آنقوم در ایران نوشته است ذکری صریح از پادشاهی بوران ندارد و میگوید که: «مردم ایران بعد از شهربراز بیادشاهی دخت زنان دختر کسری اجتماع نمودند ولی کاری از او پیش نرفت و او را خلع کردند و سابورین شهربراز را بتخت نشاندند» و پس از شرح قتل سابور گوید:

«آزرمی دخت بتخت نشست^۱» آنگاه در ذیل خبر انمارق در وقایع سنه ۱۳ هجری و بعد از ۱۳ چنین گوید: «بوران دختر کسری در مداین میانۀ مردم سمت «عدل» داشت (عدل کسی بوده است که مقام رئیس صلحیه یا سر حکم امروز را داشته است) و هر وقت بین مردم اختلافی روی میداد بوران سمت عدل میانۀ آنان صلح می افکند و بعد از کشته شدن فرخزاد بن بندوان و آمدن رستم بمداین و کشتن آزرمی دخت باز بوران سمت «عدل» داشت تا آنروز که یزدگرد را بیرون آوردند و در آن اوقات که ابو عبید بایران حمله کرد یزدگرد پادشاه بود و بوران عدل بود و رستم صاحب جیش بود و بوران بحضرت رسول هدیه فرستاده بود و رسول پذیرفته.»

و نیز گوید بوران با شیروی ضد بود و این ضدیت يك سال امتداد یافت^۲ بعد بوران تابع شیروی شد و متفق بر این امر گشتند که شیروی ریاست یافت و بوران سمت «عدل» معین گردید.

باز جای دیگر گوید: «بعد از پادشاهی آزرمی دخت میان ایرانیان اختلاف افتاد و از مسلمانان غفلت ورزیدند و بخود مشغول شدند تا مثنی از مدینه بازگشت درین هنگام بوران دنبال رستم فرستاد و او را بتعجیل و شتاب اشاره کرد و رستم در سرحد خراسان بود - با سپاه بسوی مداین شتافت و در راه هر چه از لشکریان آزرمی دخت بدید هزیمت داد و در مداین نیز با آزرمی دخت حرب کرد و سیاوخش

۱ - طبری ج ۴ ص ۴۳ طبع قاهره .

۲ - باغلب احتمالات روایت اینکه شیرویه ششماه یا هفت یا هشت یا هیجده ماه پادشاهی کرد صحت ندارد بلکه از روی سکه این پادشاه چنین استنباط گردیده و از این روایت طبری هم برمیآید که یکسال زیادتیر پادشاه بوده است چه مدت ضدیت بوران را با او یکسال دانسته بعد گوید آشتی کردند . بهر صورت گویند قباد شیروی در ماه فوریه سنه ۶۲۷ میلادی جلوس کرد و ظاهراً در ماه ژولیه سال ۶۲۹ برض طاعونی که در ایران بروز کرده بود درگذشت .

را منهزم و محصور ساخت و سیاوخش و آزر میدخت محصور شدند و رستم هداین را بکشد و آزر می را کور کرد و سیاوخش را بکشت و بوران را نصب کرد - و بوران از رستم درخواست که بامور کشور و اداره کارها قیام نماید و نزد وی از تزلزل و ضعف امور شکایت کرد و قرار داد که رستم ده سال مدیر و صاحب اختیار و رئیس کل کشور باشد و بعد از آن مملکت را بخاندان پرویز واگذار بشرطی که مردی از آن خاندان بیابند ورنه پادشاهی بزنانی که از آن خاندانند واگذار شود، رستم گفت من مطیع و هیچ عوض و پاداشی نمیخواهم و اگر بمن تشریفی ارزانی دارید و تربیتی فرمائید خداوندان مائید و ما تربیت یافتگان و موالی شمایم - من دست نشانده و سهم شما ام.

بوران بر رستم گفت فردا نزد او حاضر گردد. سپس مجلسی از مرزبانان و بزرگان ایران گرد آورد و رستم نیز حاضر آمد و در آن مجلس با اشاره بوران فرمانی نوشتند و رستم به فرماندهی سپاه و سپهبدی ایران با تمام اختیارات لازمه انتخاب شد و بوران خطبه خواند و گفت تو دانی و خدای عز و جل و جز خدای دیگر بر او بر تو دست نیست و این مقام و منصب برضای ما تسلیم تو میگردد و همه بزرگان ریاست و حکم ترا مسلم میدارند و تسلیم امر تو خواهند بود، و فرمان تو بر تمام ایران روا خواهد بود، و تا هر چند که تو از سرزمین آنان دفاع کنی و پراکندگی را با جمعیت بسازی امر ترا بطیب خاطر کردن نهند. سپس رستم را در آن مجلس اجازه تاج داد مردم ایران را بشنیدن احکام و فرمانبرداری وی اشارت فرمود و مردم روی بر رستم بادند، طبری اخبار را در چند جای از تاریخ خود بروایات مختلف نقل کرده است، ابو علی مسکویه در تجارب الامم قدری باختصار روایات طبری را نقل میکند.

بقیه دارد